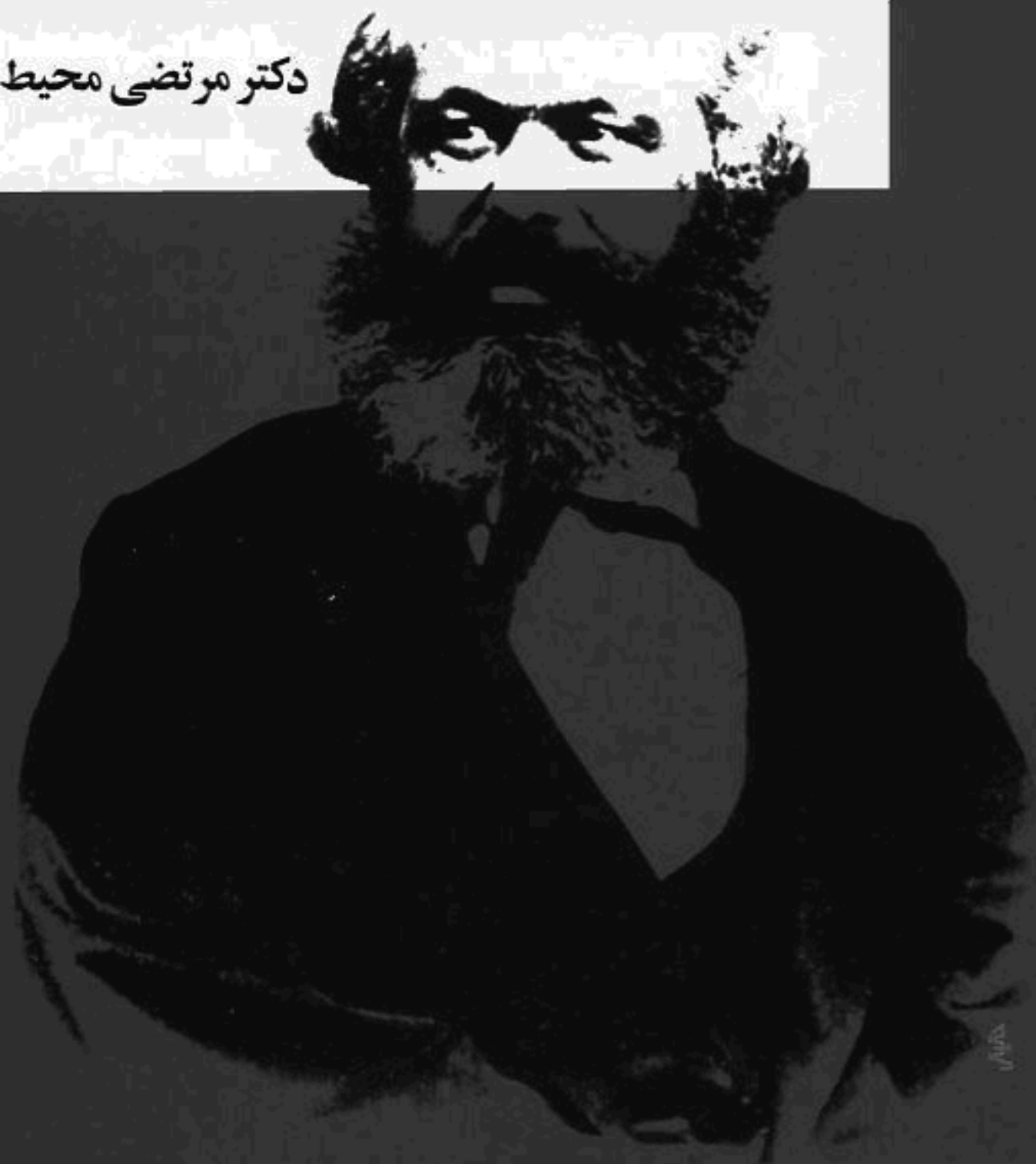




کارل مارکس

زندگی و دیدگاه‌های او

دکتر مرتضی محیط



<http://www.golshan.com>

کارل مارکس: زندگی و دیدگاه او

<http://www.golshan.com>



کارل مارکس

زندگی و دیدگاه او

بخش اول از ۱۸۱۸ تا «مانیفست»

<http://www.golshan.com>

مرتضی محیط



نشر اختران

ISBN 964-7514-14-X

معیض، مرتضی

کارل مارکس: زندگی و دیدگاه او / نویسنده مرتضی معیض، - تهران، ۱۳۸۲.
۵۲۴ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. مارکس، کارل، ۱۸۱۸ - ۱۸۸۳ Marx, Karl - سرگذشته - دوران کودکی
و نوجوانی. ۲. مارکس، کارل، ۱۸۱۸ - ۱۸۸۳ Marx, Karl - نقد و تفسیر. ۳. مارکس،
کارل، ۱۸۱۸ - ۱۸۸۳ Marx, Karl -- سرگذشته و کاشتناسی. ۴. فیلسوفان آلمانی --
قرن ۱۹، الفب. عنوان.

۱۹۳

م ۲۴ / B ۲۷۵۰

۲۷۲۳۱ - ۸۰ م

کتابخانه ملی ایران

<http://www.golshan.com>



نشر اختران

کارل مارکس: زندگی و دیدگاه او

نویسنده: دکتر مرتضی معیض

ویراستار: حسن مرتضوی

طرح جلد: ابراهیم حشقی

ناشر: اختران

چاپ اول: ۱۳۸۲

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: فرشیوه -- صحافی: ایران هنر

تلفن: ۶۴۱۱۴۲۹ - ۶۹۵۳۰۷۱ فاکس: ۶۹۶۰۱۷۰

<http://www.akhtaranbook.com>

E-mail: info@akhtaranbook.com

ISBN 964-7514-14-x

زادگاه و فضای اجتماعی آن ۲۳

محیط خانه ۲۵

دیرستان ۲۶

پدر معنوی ۲۹

دانشگاه تین ۳۰

عشق و عاشقی ۳۱

دانشگاه برلین ۳۲

هگل، استاد فلسفه ۳۶

هگلی های جوان ۴۲

نامه های پدر مارکس به او ۴۳

مرگ پدر ۵۶

تزدکترا ۵۷

از پایان تحصیل تا روزنامه نگاری ۶۸

مقاله های مارکس درباره ی سانسور ۷۳

ورود به عالم سیاست و روزنامه نگاری ۷۸

روزنامه ی راینیش تسایتونگ ۷۹

قطع رابطه با هگلی های جوان ۱۰۸

اثر لودویگ فویرباخ بر مارکس ۱۰۹

نامه های مارکس به آرنولد روگه ۱۱۱

عروسی و نقد هگل ۱۲۷

نقد فلسفه ی حق هگل ۱۳۲

فصل دوم: پاریس

سالنامه ی آلمانی - فرانسوی و مهاجرت به فرانسه ۱۵۷

درباره ی مسئله ی یهود ۱۶۲

گرایش به پرولتاریا ۱۵۴ ۱۸۲

گامی در نقد فلسفه ی حق هگل: مقدمه ۱۸۹

سرنوشت سالنامه ی آلمانی - فرانسوی ۲۰۱

نقش انگلس در تکامل دیدگاه مارکس ۱۵۸ ۲۰۹

دست نوشته های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴ ۲۲۲

ماه های پایانی اقامت در پاریس ۲۶۴

«خانواده ی مقدس» ۲۶۸

تکامل اصلی خود - رهایی در دیدگاه مارکس ۲۸۵

کار در نشریه ی دبه پیش از و اخراج از پاریس ۲۹۰

۲۹۵ ورود به بروکسل
۲۹۹ درباره‌ی کتاب نظام ملی اقتصاد سیاسی
۳۰۳ تزهایی درباره فوری‌ناخ
۳۱۶ فعالیت‌های سیاسی مارکس و انگلس در بروکسل
۳۱۷ مسافرت به انگلستان:
۳۱۹ تدوین دیدگاه ماتریالیستی تاریخ:
۳۲۳ «ایدئولوژی آلمانی»:
۳۶۵ انتقاد مارکس به «سویالیست‌های حقیقی»:
۳۷۱ فصل چهارم: آغاز مبارزه برای سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر
۳۷۷ اختلاف مارکس با وایتلینگ
۳۸۲ انتقاد از پرودن:
۳۹۱ «انقر فلسفه»:
۴۱۴ پایه‌گذاری «اتحادیه‌ی کمونیستی»:
۴۱۹ تشکیل «مجمع کارگران آلمانی ساکن بروکسل»:
۴۲۰ کوشش برای انتشار یک مجله‌ی تئوریک - سیاسی
۴۲۵ کنگره‌ی بین‌المللی اقتصاددانان:
۴۳۷ تلاش برای متحد ساختن نیروهای انقلابی:
۴۳۰ کنگره‌ی دوم «اتحادیه‌ی کمونیستی»:
۴۳۵ دست‌نوشته‌ی «مزدها»:
۴۴۸ بحثی درباره‌ی تجارت آزاد:
۴۵۶ کار روی «مانیفست»:
۵۰۳ پی‌نویس‌ها
۵۱۳ تمایه

مطالعه و بررسی آثار مارکس دو مشکل اساسی دارد: نخست آن که تحلیل‌های او در بسیاری مواقع پیچیده است و شیوه‌ی تفکرش برای کسانی که در جوامع بورژوازی زندگی می‌کنند و ارزش‌های آن را درونی کرده‌اند کاملاً بیگانه به نظر می‌رسد. دوم آن که اندیشه‌ی مارکس در بسیاری از موارد به‌طور حساب شده تحریف شده است. به‌قول اریش فروم: «از طنزهای عجیب روزگار یکی آن که هیچ حدّ و مرزی بر سوء تفاهم نسبت به تئوری‌ها و تحریف آن‌ها وجود ندارد، آن هم در دورانی که امکان دسترسی به منابع نامحدود است؛ و در این پدیده هیچ نمونه‌ی جدی‌تر از آنچه در چند دهه‌ی اخیر بر سر تئوری‌های کارل مارکس رفته است وجود ندارد. در مطبوعات، در سخنرانی‌های سیاستمداران، در کتاب‌ها، در مقالات دانشمندان علوم اجتماعی و فلاسفه‌ی سرشناس دائم به مارکس و مارکسیسم اشاره می‌شود، اما جز مواردی استثنایی به نظر می‌رسد که این سیاستمداران و این مطبوعات چنان هرگز حتی به یک سطر از نوشته‌های مارکس هم نگاه نکرده‌اند.»^۱

اما این تحریف‌ها تنها توسط دشمنان قسم‌خورده‌ی مارکس در جوامع سرمایه‌داری صورت نگرفت. نظریه‌پردازان شوروی سابق و اعمارش نیز در دامن زدن به این تحریف‌ها نقش مؤثری داشتند. اینان از مارکس یک جبرگرایی اقتصادی - تکنولوژیک و تک‌بعدی ساختند که اهمیتی برای نقش انسان، فرهنگ توده‌ها و تاریخ قائل نیست و گویی که تنها بر آن بوده که به نظام سرمایه‌داری بتازد و نقد او اوضاع موجود در جوامع به اصطلاح «سوسیالیستی» را دربر نمی‌گیرد.

اگر در شوروی سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ هنوز بحث‌های داغ و سرزنده‌ی در تمام زمینه‌ها از جمله دیدگاه مارکس وجود داشت؛ با قدرت‌گیری استالین، مارکسیسم به صورت ایدئولوژی رسمی درآمد و به ابزاری در دست هیئت حاکمه‌ی آن کشور برای توجیه رژیم سرکوب‌گر تبدیل شد. و از آن‌جا که خصلت چنین جامعه‌ی در اساسی‌ترین وجودش تناقضی تام با شیوه‌ی تفکر مارکس داشت - تفکری که هدف سوسیالیسم را در درجه‌ی نخست رهایی

جامعه از بلای از خود بیگانگی می‌دید. — محتوای این دیدگاه را تا جای ممکن از عنصر نقادانه و انقلابی‌اش تهی ساخت و به مجموعه‌یی عقیم از فرمول‌های مکانیکی بدل کرد. پس از مرگ استالین و محکومیت او از سوی حزب کمونیست شوروی، تئوری‌های تازه‌یی به‌ویژه در اروپای غربی پا گرفت که گرچه استالینیستی نبود اما فاقد جنبه‌های تاریخی و انسان‌گرای دیدگاه مارکس بود. به‌طور مثال آلتوسر دست به آمیختن نظرات متفکرین ساختارگرا (Structuralist) چون لویی اشتراوس با دیدگاه مارکس زد و با برجسته کردن مفهوم زیربنای و روبنای — مفهومی که مارکس صرفاً به‌عنوان یک تمثیل دربارهی رابطه‌ی عامل اقتصادی یا عامل سیاسی به‌کار برده بود — ساختاری منجمد از مارکسیسم به وجود آورد که در آن نقش انسان ناپیدا یا بسیار ناچیز بود.

در سال‌های بعد افراد دیگری چون جی. ای. کوهن بر آن شدند که با کاربرد فلسفه‌ی تحلیلی در مورد تمثیل روبنای — زیربنای کل دیدگاه مارکس را توضیح دهند. در حالی که این هردو شیوه‌ی برخورد — مارکسیسم ساختارگرا و مارکسیسم تحلیلی — هیچ استفاده‌ی عملی بیرون از قضای دانشگاهی و آکادمیک نداشتند. اینان در عوض، موارد اتهام به مارکس را توسط دشمنان سرسخت او در غرب یا آشوش باز پذیرفته و به دفاع از آن پرداختند. نظریه‌پردازی نوع «پامارکیست» در واقع به‌قدمت خود مارکسیسم است. ژان پل سارتر در کتاب در جست‌وجوی یک روش بهتر از هرکسی خصلت این گروه اخیر را نشان می‌دهد و می‌نویسد: «در بدترین حالت نظریات اینان برگشت به ماقبل مارکس است. و در بهترین حالت فقط کشف مجدد نظریه‌یی است که مارکس نه تنها قبلاً به آن رسیده بلکه شاید از آن فراتر نیز رفته بود.»

تعبیر جبرگرایانه از نظریه‌ی ماتریالیستی مارکس، دیدگاهی که نقش انسان، فرهنگ، سیاست و تاریخ در آن نادیده گرفته و با کم‌بها داده می‌شود، در واقع به نظریه‌پردازان جنبش سوسیال دموکراسی در آلمان پیش از جنگ جهانی اول برمی‌گردد. این نظرات زمانی تدوین شد که بسیاری از نوشته‌های بنیانی مارکس — از جمله نقد فلسفه‌ی حق هگل — دست‌نوشته‌های اقتصادی — فلسفی ۱۸۴۴، ایدئولوژی آلمانی و گروندریسه — هنوز حتی به زبان اصلی آن چاپ و منتشر نشده بودند. انتشار این آثار تازه از سال ۱۹۲۷ به بعد آغاز گردید و گروندریسه در سال ۱۹۳۹ برای نخستین بار به زبان اصلی به چاپ رسید. بسیاری از این آثار نیز پیش از جنگ جهانی دوم به ندرت مورد توجه قرار گرفتند.

انتشار ترجمه‌ی انگلیسی بسیاری از دست‌نوشته‌های مارکس در سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ آغاز شد و مجموعه‌ی آثار ۵۰ جلدی مارکس و انگلس — که باز هم چنان‌که خواهیم دید

دربرگیرنده‌ی کل آثار مارکس نیست - از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد و تا اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ هنوز به پایان نرسیده بود. و این در حالی است که بحث‌های انسان‌گرایی مطرح شده در زمان مارکس، در همین نوشته‌های پراهمیت دوران جوانی - همچنین گروندریسه - است که وسیعاً مورد بررسی قرار می‌گیرند.

به دلیل همین واقعیت ضروری است تاریخچه‌ی سرنوشت آثار مارکس در این‌جا آورده شود:

هنگامی که مارکس در ماه مارس ۱۸۸۳ درگذشت، عملاً کوهی از دست‌نوشته، نامه، یادداشت و کتاب و مجله و نشریات مورد مطالعه و حاشیه‌نویسی شده برای فردریش انگلس بر جا گذاشت. انگلس، مدت ۱۲ سال پس از آن (تا هنگام درگذشتش در ۱۸۹۵) با کوشش شبانه‌روزی، روی این میراث کار کرد اما جز جلد دوم و سوم سرمایه و چند نوشته‌ی دیگر، نتوانست اثر دیگری را از مارکس برای چاپ آماده کند و بقیه‌ی آن کوه دست‌نخورده باقی ماند. پس از درگذشت انگلس این میراث به آگوست بیل و ادوارد برنشتین که در آن هنگام امنای حزب سوسیال دموکرات آلمان بودند واگذار گردید و چندسال بعد، صندوق‌ها از لندن به برلین منتقل شد و در آرشیو حزب سوسیال دموکرات جای گرفت. نوشته‌های مارکس، سپس بنا به وصیت‌نامه‌ی انگلس، به دختران مارکس داده شد، که ابتدا توسط ایلنور اولینگ در لندن نگهداری می‌شدند و پس از مرگ او در ۱۸۹۸ به خواهرش لورا لافارگک داده شدند که در آن موقع در دراوی (Draveil) نزدیک پاریس زندگی می‌کرد.

پس از مرگ لورا، بخش عمده‌ی آثار، دوباره به آرشیو حزب سوسیال دموکرات آلمان در برلین منتقل گردید و از آن زمان تا روی کار آمدن هیتلر در ۱۹۳۳ در آرشیو مارکس - انگلس آن حزب نگهداری می‌شدند.

فکر انتشار مجموعه‌ی از آثار مارکس در زمان حیات خود او مطرح شد اما می‌دانیم که در طول حیات او تنها بخش کوچکی از نوشته‌هایش مجال انتشار یافت، چه رسد به این که همه‌ی آثار او در یک مجموعه‌ی کامل انتشار یابد. فکر انتشار مجموعه‌ی کامل آثار مارکس و انگلس - یعنی مجموعه‌ی که تمام اصول علمی ویراستاری بین‌المللی در آن رعایت شده باشد - برای نخستین بار در یک گردهمایی از مارکیست‌های برجسته‌ی آلمانی - اطریشی در دسامبر ۱۹۱۰ در وین مطرح شد. در این گردهمایی دیوید ریازانف نیز حضور داشت.

ریازانف، اهل اُدسا و متولد مارس ۱۸۷۰ بود. در ۱۵ سالگی به نارودنیک‌ها پیوست و به‌خاطر فعالیت‌های سیاسی ۵ سال زندان کشید. در سال‌های ۱۸۸۹ و ۱۸۹۱ با محافل سوسیال دموکرات روس در خارج از تباط پیدا کرد و با گرایشات مختلف سیاسی در میان گروه‌های

تبعیدی و مهاجر که حزب سوسیال دموکرات روسیه را در سال ۱۸۹۸ بنیان گذاردند آشنا شد. او پس از آن که دوباره به دام پلیس تزاری افتاد، چهار سال دیگر از زندگی خود را در زندان به سربرد و سپس در ۱۹۰۳ به بخش منشویکی حزب سوسیال دموکرات پیوست. در این سال‌ها با حزب سوسیال دموکرات آلمان نیز همکاری داشت. در ۱۹۰۵ بلافاصله پس از آغاز انقلاب به روسیه برگشت و فعالانه در کار سندیکا‌های کارگری شرکت کرد. در ۱۹۰۷ برای سومین بار دستگیر شد اما چیزی نگذشت که از روسیه خارج شد و به آلمان برگشت. از آن هنگام به بعد، تحقیقاتی را درباره‌ی آثار مارکس و انگلس و زمینه‌های تاریخی سوسیالیسم آغاز کرد. ادامه‌ی این فعالیت‌ها بود که او را به یکی از پژوهش‌گران برجسته‌ی زندگی و آثار مارکس و انگلس بدل کرد.

اهمیت کار دیوید ریازانف از آن‌جا آشکار می‌شود که در آغاز قرن بیستم شمار نامعلومی از مدارک مربوط به تاریخ مارکسیسم - که برخی بسیار پراهمیت بودند - در آرشیوها، کتابخانه‌ها و مجموعه‌های خصوصی خاک می‌خوردند و یا لایه‌لای روزنامه‌های قدیمی پنهان بودند که نه محافل سوسیال دموکرات درک چندانی نسبت به اهمیت این مدارک داشتند و نه محافل آکادمیک؛ به‌ویژه از جهت شرایط گذشته و حال و سرنوشت آینده‌ی جنبش سوسیالیستی.

نخستین کاری که ریازانف پیش پای خود گذاشت، مطالعه‌ی نوشته‌های گسترده‌ی مارکس در مورد رابطه‌ی انگلستان با دولت روسیه به‌ویژه هنگام جنگ کریمه (۱۸۵۶-۱۸۵۴) بود، که نتیجه‌ی این کار انتشار مقاله‌ی مفصلی در مجله‌ی نویه زایت (Neue Zeit) در ۱۹۰۹ بود. در همان سال مطالعه‌ی تاریخ بین‌الملل اول را آغاز کرد. وی برای ادامه‌ی مطالعات خود به کتابخانه‌ی موزه‌ی انگلستان رفت و در آن‌جا به تمام نشریاتی که مارکس و انگلس میان سال‌های ۱۸۵۲ و ۱۸۶۲ به آن‌ها مقاله داده بودند - به‌ویژه روزنامه‌ی نیویورک تریبون - دسترسی پیدا کرد. بخشی از این مقالات را پیش‌تر ایلنور دختر مارکس و شوهرش ادوارد اولینگ در سال ۱۸۹۷ در نشریه‌ی مسئله‌ی شرق (Eastern Question) منتشر کرده بودند. فرانتس مهرینگ نیز در سال ۱۹۰۱ بخشی از آثار مارکس و انگلس را که میان ۱۸۴۱ و ۱۸۵۱ نوشته شده و دسترسی به آن‌ها تقریباً ناممکن بود، در سه جلد منتشر کرد.

فکر انتشار مجموعه‌ی کاملی آثار مارکس و انگلس که در گردهم‌آیی مارکیست‌های برجسته‌ی آلمانی - اطریشی در ۱۹۱۰ مطرح شده بود نه تنها به‌خاطر آغاز جنگ جهانی اول بلکه به‌دلیل ضعف حزب سوسیال دموکرات آلمان به جایی نرسید، تا این‌که در ۱۹۱۷ ریازانف زیر سرپرستی آن حزب برخی از آثار مارکس و انگلس را که شامل ترجمه‌ی

آلمانی مقالات آن دو در نیویورک تریبون و نشریه‌ی چارلیست‌ها (people's paper) و چند مقاله‌ی دیگر که میان سال‌های ۱۸۵۲ و ۱۸۶۲ منتشر شده بود در دو جلد به چاپ رساند. این دو جلد به‌اضافه‌ی نامه‌های مارکس و انگلس که بیل و برنشتین در ۱۹۱۳ در دو جلد منتشر کرده بودند همراه با سه جلد کار فرانتس مهرینگ، کلی مجموعه‌ی آثاری را تشکیل می‌داد که پیش از انقلاب اکبر از مارکس و انگلس انتشار یافته بود.

انتشار نتایج تحقیقات ریازائف درباره‌ی بین‌الملل اول نیز، به‌دلیل آغاز جنگ جهانی اول متوقف گردید و مجالی برای چاپ آن‌ها پیدا نشد (تا این که در سال ۱۹۲۶ به‌عنوان بخشی از چاپ اول مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس انتشار یافت). ریازائف نه تنها با فرانتس مهرینگ (یکی از زندگی‌نامه‌نویسان اصلی مارکس و کسی که آشنایی نزدیکی با خانواده‌ی دختران مارکس داشت) درباره‌ی نقش افرادی چون لاسال و باکونین و رابطه‌ی آن‌ها با مارکس بلکه با مارکس و انگلس نیز بر سر منشأ و اتحادیه‌ی کمونیستی، (Communist League) اختلاف داشت. ریازائف پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به روسیه برگشت و در ماه اوت آن سال به حزب بلشویک پیوست درحالی که اختلاف‌نظر دیرین خود را با لنین همچنان حفظ کرد. پس از انقلاب اکبر و قدرت‌گیری حزب بلشویک، ریازائف فرصت یافت تا دانش خود را در خدمت دولت جدید قرار دهد. از سال ۱۹۱۸ آغاز به سازمان‌دهی یک آرشو کرد و در ۱۹۱۹ آکادمی سوسیالیستی (بعدها کمونیستی) را بنیاد گذاشت و در چارچوب این آکادمی بود که به جمع‌آوری تاریخ مارکسیسم پرداخت. در ۱۹۲۰، انستیتو مارکس - انگلس (بعدها مارکس - انگلس - لنین) زیر نظر او برپا شد که ابتدا نهادی مستقل بود اما بعدها زیر نظر حزب کمونیست و دولت شوروی قرار گرفت.

ریازائف به‌اتفاق چند نفر از همکارانش از آن موقع به بعد کمر همت به جمع‌آوری تمامی مطالب مربوط به منشأ و تکامل جنبش سوسیالیستی در سراسر جهان بست. البته اولویت اصلی در این فعالیت‌ها تهیه‌ی مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس بود؛ برنامه‌یی که در سال ۱۹۲۴ در کنگره‌ی سیزدهم حزب به تصویب رسید و در کنگره‌ی پنجم کمیتارن در همان سال مورد تأیید قرار گرفت. اما انجام این کار ساده نبود چرا که انستیتو در مجموع چیزی بیش از چند صد کتاب کهنه و فقط هشت سند دست اول در اختیار نداشت. آثار چاپ شده و قابل اعتمادی که در زمان خود مارکس و انگلس و با تأیید آن‌ها به چاپ رسیده باشد بسیار محدود بود. چاپ‌های بعدی این آثار که زیر نظر کائوتسکی و برتشتین انجام شده بودند نه تنها کامل بلکه چندان مورد اعتماد نیز نبود.

در سال‌های دهه ۱۹۲۰ فرستادگان دولت شوروی سخت سرگرم خریداری مجلدات

بسیار نادر و کلاسیک مارکس از این و آن بودند. لنین در نامه‌ی ماه فوریه‌ی ۱۹۲۱ خود به ریازانف می‌نویسد: «آیا می‌شود نامه‌های مارکس و انگلس یا حتی فتوکپی آن‌ها را از شایدمان و شرکا بخریم؟» از آن به بعد ریازانف دست به کار شد و با پرداخت پول به حزب سوسیال دموکرات آلمان، کپی‌برداری از آثار مارکس را آغاز کرد اما پس از دو سال نتوانست بیش از ۷۰۰۰ برگ فتوکپی به مسکو بفرستد. سرانجام در ۱۹۲۴ ریازانف با پرداخت ۴۲۰۰ مارک به حزب سوسیال دموکرات حق دسترسی به همه‌ی آثار مارکس و انگلس موجود در آرشیو آن حزب را پیدا کرد. هنگامی که استالین به قدرت رسید، به دلیل تبلیغات شدید حزب کمونیست شوروی بر ضد حزب سوسیال دموکرات آلمان، حزب اخیر خیال پا پس کشیدن از این قرارداد را داشت اما دیگر دیر شده بود چرا که انستیتو مارکس - انگلس مسکو، اکثر آنچه را که می‌خواست به دست آورده بود. ریازانف فقط به آرشیو حزب سوسیال دموکرات آلمان اکتفا نکرد بلکه به منابع شهر تریر (محل تولد و دبیرستان مارکس) و شهر پنا (که مارکس دکترای خود را از دانشگاه آن‌جا دریافت کرده بود) نیز مراجعه کرد. او برای به دست آوردن اسناد و مدارک موجود در مجموعه‌های شخصی و حراجی‌ها، با انگلستان، فرانسه و آمریکا ارتباط مکاتبه‌ی برقرار کرده بود. انستیتو مارکس - انگلس مسکو از این طریق توانست چند کتابخانه‌ی کامل حاوی مطالب جامعه‌شناسی روسیه، آلمان، انگلستان و فرانسه به دست آورد. این انستیتو تا سال ۱۹۳۰ صدها مدرک دست‌اورد، ۵۵۰۰۰ صفحه فتوکپی، ۳۲۰۰۰ جزوه و کتابخانه‌ی با ۴۵۰،۰۰۰ جلد کتاب و مجموعه مجلات جلد شده در اختیار داشت. انستیتو، غیر از ادارات و آرشیو و کتابخانه‌ی خود، دارای اطاق‌های مطالعه، موزه و مؤسسه‌ی انتشاراتی خود بود. هدف انستیتو، انتشار آثار مارکس و انگلس به‌طور کامل به زبان روسی و زبان‌های اصلی نوشتاری آن آثار بود. سرانجام چاپ روسی این آثار در ۲۸ جلد میان سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۵۱ انتشار یافت. از چاپ آلمانی این آثار تنها ۵ جلد چاپ شده بود که هیتلر به قدرت رسید و پس از انتشار دو جلد دیگر، ادامه‌ی آن در ۱۹۳۵ متوقف شد.

این چاپ که نخستین مجموعه آثار مارکس و انگلس است و به (Marx - Engels MEGA 1 Gesamtausgabe) معروف شده، گرچه تنها نوشته‌های مارکس و انگلس را تا سال ۱۸۴۸ دربر می‌گیرد، اما برای نخستین بار آثار پراهمیتی چون *ایدئولوژی آلمانی*، دست‌نوشته‌های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴ و مقالات مارکس و انگلس در نوبه *رایتیشسه تسائونگ* (Neue Rheinische Zeitung) را به علاقه‌مندان آثار مارکس و انگلس معرفی کرد (چاپ آلمانی این مجموعه تازه میان سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۸ انتشار یافت) - و می‌دانیم که بحث‌های بسیار پراهمیتی در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ پیرامون همین نوشته‌ها آغاز شد. انتشار این نخستین چاپ

مجموعه آثار، نه تنها نا کامل بلکه با مشکلات جدی روبرو بود چرا که خواندن دستخط بسیار ناخوانای مارکس کاری بس مشکل بود. با این همه شاید بتوان گفت که ریزانف در آن شرایط سخت بعد از انقلاب، بزرگ‌ترین خدمت را در راه جمع‌آوری نوشته‌های اصلی مارکس به عمل آورده است.

پس از قدرت‌گیری استالین، ریزانف به دلیل گذشته‌ی منشویکی خود مورد غضب قرار گرفت و در جریان تصفیه‌های سیاسی سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ از حزب اخراج شد و سرانجام در ۱۹۳۸ به قوی در شهر ساراتف درگذشت (مقدمه‌ی اشتروک - صفحه‌ی ۹) و به قول دیگران تیرباران شد (رالف هکر، کیوین آندرسن و یورگن رویاهن در مجله‌ی نقد (Critique) شماره‌ی ۳۱ - ۳۰).

به این ترتیب به سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ که می‌رسیم هنوز بسیاری از نوشته‌های پراهمیت مارکس به کلی ناشناخته مانده بود. در ۱۹۳۳ با روی کار آمدن هیتلر، با ارزش‌ترین بخش‌های آرشیو حزب سوسیال دموکرات آلمان - از جمله نوشته‌های اصلی مارکس و انگلس - به خارج فرستاده و چند سال بعد به یک شرکت بیمه‌ی هلندی فروخته شد. این شرکت نیز آن‌ها را به انستیتو بین‌المللی تاریخ اجتماعی (TISHI) که تازه در آمستردام تأسیس شده بود سپرد و تا امروز نیز در آن جا قرار دارند. قدرت‌گیری هیتلر و به دنبال آن جنگ جهانی دوم، ادامه‌ی چاپ آثار مارکس و انگلس را به بوتی فراموشی سپرد.

به این سان هنگامی که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ انستیتو مارکس - انگلس در برلین و مسکو برای چاپ دوم مجموعه‌ی آثار (MEGA-2) آغاز به فعالیت کردند - فعالیتی که دامنه‌اش خیلی فراتر از MEGA-1 می‌رفت - ناچار به مراجعه به انستیتو بین‌المللی تاریخ اجتماعی شدند. این مؤسسه، ابتدا در همکاری با برلین و مسکو شک و تردید نشان می‌داد؛ اما از سوی دیگر چاپ یک دوره‌ی کامل و نقادانه - تاریخی از آثار مارکس و انگلس را نیز مدنظر داشت در حالی که خود به تنهایی از نیروی انسانی و بودجه‌ی لازم برای این کار برخوردار نبود. انستیتوی بین‌المللی از یک سو اطمینان نداشت که اگر پروژه زیر نظر یک مؤسسه‌ی غربی باشد، انستیتو مارکس - انگلس مسکو به آن کمک خواهد کرد یا نه و از سوی دیگر، خود نیز مایل به در اختیار گذاشتن مدارک به یک انستیتوی وابسته به حزب کمونیست شوروی نبود. انستیتو بین‌المللی، سرانجام حاضر شد به انستیتو مارکس - انگلس در مسکو و برلین اجازه دهد از مدارک استفاده کنند بی آن که خود به‌طور مستقیم در این پروژه شرکت داشته باشد. انستیتو مارکس - انگلس نیز قول داد همه‌ی مطالب تهیه شده توسط خود را برای بازبینی در اختیار انستیتو بین‌المللی قرار دهد. کار دوجانبه‌ی این دو مؤسسه در سال‌های بعد تبدیل به یک

همکاری نریبخش و مفید گردید و پژوهشگران دو طرف روابط خود را با هم بهبود بخشیدند و همکاری تنگاتنگی را با هم ادامه دادند.

به این ترتیب انتشار نخستین مجلدات چاپ دوم مجموعه‌ی آثار از سال ۱۹۷۵ آغاز شد. انتشار این مجموعه‌ی آثار (MEGA-2) به زبان انگلیسی که قرار بود ۵۰ جلد باشد تا اواخر دهه‌ی ۹۰ هنوز به اتمام نرسیده بود و برخی از جلدهای پراهمیت آن تازه در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ انتشار یافته و تاکنون ۴۷ جلد آن قابل دسترسی است که از سه بخش اصلی به قرار زیر تشکیل می‌شود:

- ۱- مقالات، پیش‌نویس‌ها، برخی نامه‌ها و بسیاری از کتاب‌ها و جزوات فلسفی، سیاسی، اقتصادی و جامعه‌شناسی مارکس و انگلس - شامل ۲۷ جلد.
 - ۲- دست‌نوشته‌های اقتصادی ۵۸ - ۱۸۵۷ (معروف به «گروندریسه»)، دست‌نوشته‌های اقتصادی ۶۴ - ۱۸۶۱ (معروف به «تئوری‌های ارزش اضافی»)، گامی در نقد اقتصاد سیاسی (۱۸۵۹) و سه جلد سرمایه - شامل ۱۰ جلد.
 - ۳- نامه‌های مارکس و انگلس - از جلد ۲۸ به بعد که تاکنون به اتمام نرسیده است.
- این مجموعه‌ی آثار که در حال حاضر به زبان‌های اصلی (از جمله انگلیسی) ترجمه شده و توسط نویسنده‌ی این سطور برای نوشتن «کارل مارکس: زندگی و دیدگاه او» مورد استفاده قرار گرفته است، گرچه از نظر رعایت اصالت متن مورد استقبال بسیاری از شخصیت‌ها، نهادها و دانشگاه‌های سراسر جهان قرار گرفته، اما پیش‌گفتارها و برخی پانویس‌های آن از رنگ و بوی تعصب آمیز و جانبدارانه‌ی حزب کمونیست شوروی بی‌نهیبت نیست.

<http://www.golshan.com>

سرنوشت مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس، پس از فروپاشی شوروی و فروریختن دیوار برلین، چرخش تازه‌ی پیدا کرد. در سال ۱۹۹۰ انستیتو بین‌المللی تاریخ اجتماعی در آمستردام و خانه‌ی کارل مارکس در نریر آمادگی خود را برای ادامه‌ی کار مجموعه‌ی آثار تحت شرایط زیر اعلام داشتند:

- ۱- چاپ مجموعه‌ی آثار باید صرفاً یک کار آکادمیک باشد یعنی زیر نفوذ سیاسی هیچ حزب سیاسی نباشد.
- ۲- این کار باید در چارچوب بین‌المللی وسیع‌تری صورت گیرد، یعنی هر مؤسسه یا فردی که قادر به شرکت در این کار باشد و بخواهد این کار را بکند باید اجازه داشته باشد در آن شرکت کند.

پس از رسیدن به توافق بر سر این اصول، در پاییز ۱۹۹۰، بنیاد بین‌المللی مارکس - انگلس

(IMES) در آمستردام برپا گردید. این بنیاد هیچ وظیفه‌ی جز اتمام چاپ مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس نخواهد داشت. بنیاد، دارای یک هیئت مدیره مرکب از ۴ نفر مستقر در مکو، آمستردام، برلین و تریر است. علاوه بر آن کمیته‌ی از پژوهش‌گران و ویراستارهای بین‌المللی دارد که هم‌آهنگی ترکیب متن و کیفیت کار را زیر نظر دارند و در حال حاضر مرکب از ۱۳ نفر در شهرهای مختلف اروپا و چین و ژاپن است و نیز یک هیئت مشاور دارد که در برگیرنده‌ی پژوهش‌گران برجسته در سراسر جهان است (نزدیک به ۳۰ نفر محقق). پیش از فروپاشی شوروی، تنها در آن کشور نزدیک به ۴۰ پژوهش‌گر - و در آلمان شرقی نیز نزدیک به همین تعداد - روی مجموعه آثار کار می‌کردند. اما پس از فروپاشی، همه‌ی این برنامه‌ها در آن دو کشور تقریباً به‌طور کامل از میان رفت. تا مدت کوتاهی پس از فروپاشی، شرایط کار روی مجموعه آثار کاملاً ناامیدکننده به نظر می‌رسید. اما بنیاد بین‌المللی مارکس - انگلس حاضر به رها کردن برنامه نشد و پس از یک کار تبلیغی نسبتاً وسیع، مورد حمایت گسترده‌ی بسیاری از دانشمندان، محققین، هنرمندان، سیاستمداران و بسیاری افراد دیگر در سراسر جهان قرار گرفت. دولت آلمان بودجه‌ی برای یک گروه هفت نفره‌ی تمام‌وقت تعیین کرد و از سال ۱۹۹۳ آکادمی علوم و هنر برلین - براندنبورگ (BBAW) مسئول تأمین مالی این گروه شد. در سال ۱۹۹۲ یک تیم آلمانی - فرانسوی دیگر، مرکب از کارکنان خانه‌ی کارل مارکس به‌علاوه‌ی اعضای اکیپ تحقیق تمدن آلمان در دانشگاه پرونس (در فرانسه) تشکیل گردید. پس از ۱۹۹۲ آنچه از گروه مکو باقی مانده بود زیر حمایت مالی انستیتو بین‌المللی آمستردام قرار گرفت که تا سال ۱۹۹۵ کمک مالی آن را دولت هلند و از آن به بعد اتحادیه‌ی اروپا تأمین می‌کرد. به این ترتیب از سال ۱۹۹۲ کار و فعالیت روی پروژه، شکل امیدوارکننده‌ی بی‌ خود گرفت و تمرکز قوا روی کار اصلی یعنی انتشار آثار گذاشته شد. کمیته‌ی ویراستاری احساس می‌کرد که اصول ویراستاری مجموعه آثار باید به‌دقت مورد بررسی قرار گیرد. به این منظور کنفرانس بین‌المللی در ۱ - آن - پرونس (فرانسه) تشکیل شد. در این کنفرانس، اعضای هیئت‌ها و کمیته‌های مربوط به مجموعه آثار به‌علاوه‌ی شمار زیادی از ویراستاران قدیم و جدید و متخصصین برجسته در رشته‌ی ویراستاری شرکت کردند. پس از یک سلسله بحث‌های زنده و سازنده، اصول ویراستاری جدیدی اتخاذ شد و پس از توافق بر سر این که این اصول باید توسط خوانندگان مجموعه آثار دانسته شود، تصمیم به ادامه‌ی چاپ مجموعه‌ی آثار گرفته شد. حال می‌بایست تصمیم گرفته می‌شد که چه مقدار از کوه نام‌برده باید مقرر شود.

تدوین‌کنندگان پیشین، برنامه‌ی انتشار مجموعه‌ی با بیش از ۱۷۰ جلد داشتند. انتشار

مجموعه‌یی به این وسعت، بیرون از توان مادی نهادهای مربوطه بود و این کمیته‌ها چاره‌یی نداشتند جز آن که شمار مجلّدها را کاهش دهند، در عین حال که به اصول کامل بودن و همه‌جانبه بودن مجموعه نیز لطمه‌یی نخورد. معنای کامل بودن نیز در این جا خیلی کشدار بود و نیاز به توضیح مختصری دارد.

می‌دانیم که مارکس پس از فراغت از کار روزنامه‌نگاری و مهاجرت به فرانسه (۱۸۴۳) برنامه‌یی عظیمی پیش پای خود گذاشت که پس از ۴۰ سال کار شبانه‌روزی، تنها توانست بخش کوچکی از آن را به پایان رساند و در نتیجه صندوق‌های پرشماری از یادداشت، دست‌نوشته، کتاب‌ها و نشریات حاشیه‌نویسی شده و کتابچه و جزوه از خود بر جای گذاشت. تنها چاپ همه‌ی آنچه در زمان حیات او به چاپ رسید، به‌علاوه‌ی این یادداشت‌ها و دست‌نوشته‌هاست که می‌تواند درک کاملی از روند مطالعه و پژوهش او و تکامل فکری‌اش به دست دهد. بی‌جهت نیست که بحث‌های اصلی و داغی که در قرن بیستم درباره‌ی مارکس درگرفته، پس از انتشار آثار چاپ نشده و ناشناخته‌ی او بوده است که به‌عنوان نمونه می‌توان از دست‌نوشته‌های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴، ایدئولوژی آلمانی و گروتدریسه نام برد. مثلاً یکی از کارهای پراهمیتی که طرح جدید (MEGA-3) پیش پای خود دارد، تجدید چاپ جلد ۲ و ۳ سرمایه است - که توسط انگلس و براستاری شده‌اند - به‌همراه بیاری از دست‌نوشته‌های مربوط به سرمایه که هنوز دست‌نخورده باقی مانده‌اند.

یا به‌طور مثال پیشنهاد شده است که از چاپ یادداشت‌برداری‌های مارکس از کتاب‌های مورد مطالعه‌اش و حاشیه‌نویسی‌های او بر این کتاب‌ها - که در صورت چاپ ۳۰ جلد را دربر خواهد گرفت - خودداری شود. اما همان‌گونه که گفته شد، تنها در صورت چاپ این یادداشت‌ها است که می‌توان برداشت مارکس از آن کتاب‌ها و نظر او در مورد آن‌ها و در نتیجه به شیوه‌ی خلق آثار او پی برد. همچنین پیشنهاد شده است که از چاپ همه‌ی نامه‌های مارکس - که آن‌ها نیز بیش از ۳۰ جلد را در بر خواهد گرفت - خودداری شود و یا لااقل از چاپ نامه‌هایی که دیگران برای مارکس و انگلس نوشته‌اند خودداری شود. اما این پیشنهاد نیز لطمه‌ی سنگینی به مجموعه آثار خواهد زد. مارکس و انگلس طی نزدیک به ۶۰ سال (۱۸۳۵ تا ۱۸۹۵) با بیش از ۲۰۰۰ نفر مکاتبه داشته‌اند. این دو، نزدیک به ۴۰۰۰ نامه به این افراد نوشته‌اند و ۱۰/۰۰۰ نامه از آن‌ها دریافت کرده‌اند. این نامه‌ها نیز منبع پراهمیتی از اطلاعات درباره‌ی تاریخ جنبش کارگری چه در آلمان و چه در سطح بین‌المللی و نیز تاریخ عقاید و فرهنگ، در قرن ۱۹ می‌تواند باشد.

اگر همه‌ی این مدارک به‌طور کامل چاپ شود و از تکرار مطالب نیز جلوگیری شود،

مجموعه آثاری که می‌تواند دیدگاه و روند تکامل فکری مارکس و انگلس را منعکس کند لااقل ۱۱۴ جلد را دربر خواهد گرفت که شامل چهار بخش اصلی زیر خواهد بود:

۱- مقالات، جزوات، پیش‌نویس‌ها، کتاب‌ها و طرح‌های منتشر شده و منتشر نشده‌ی تاکنونی مارکس (به‌استثنای سرمایه) که ۳۲ جلد را در بر خواهد گرفت - تا امروز تنها ۱۵ جلد از این بخش منتشر شده است؛

۲- نوشته‌های عمده‌ی اقتصادی مارکس (سرمایه و پیش‌نویس‌های آن) که ۱۵ جلد را در بر خواهد گرفت - و تاکنون ده جلد آن منتشر شده‌است؛

۳- نامه‌نگاری‌های مارکس و انگلس شامل ۳۵ جلد (که تاکنون تنها ۸ جلد آن منتشر شده و تا سال ۱۸۵۷ را در بر می‌گیرد)؛

۴- خلاصه‌برداری‌ها و دفترچه‌های یادداشت مارکس که ۳۲ جلد دیگر را دربر خواهد گرفت و هنوز بخش عظیم آن دست‌نخورده مانده‌است؛

به‌طور مثال در این بخش آخر برای نخستین بار می‌توان شاهد یادداشت‌برداری‌های گسترده‌ی مارکس درباره‌ی قوم‌شناسی و تاریخ هند از سال ۱۶۶۴ تا ۱۸۵۸ بود. مثال دیگر آن که مارکس یادداشت‌های وسیعی در موارد زیر برداشته است که هنوز ناشناخته مانده‌اند:

- ۱ - یادداشت‌های ۱۸۵۳ و ۸۱-۱۸۸۰ او درباره‌ی جاوه و تاریخ آن.
- ۲ - یادداشت‌های سال ۱۸۵۲ او درباره‌ی تاریخ زنان و روابط میان زن و مرد.
- ۳ - یادداشت‌های گسترده‌ی او در سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ راجع به کشاورزی در روسیه و آمریکا.
- ۴ - نوشته‌های او درباره‌ی ایرلند در سال‌های دهه ۱۸۶۰.
- ۵ - دست‌نوشته‌های او درباره‌ی کشاورزی در رُم قدیم و فرانسه‌ی قبل از میلاد.
- ۶ - طرح زمان‌بندی‌شده‌ی عظیم وقایع تاریخی که از پیش از میلاد آغاز می‌شود و تا قرن شانزدهم ادامه می‌یابد.
- ۷ - و بالاخره دست‌نوشته‌های ریاضی او که دست‌کم یک جلد را در بر خواهد گرفت.



آنچه در مورد آثار مارکس گفته شد کمابیش در مورد زندگی خصوصی او نیز صادق است. دو واقع یکی از انگیزه‌های اصلی تصمیم نویسنده‌ی این سطور به نوشتن مطلبی مفصل درباره‌ی زندگی و دیدگاه مارکس، مشاهده‌ی کتاب قطور و جلد قرمزی به زبان فارسی در یکی از کتاب‌فروشی‌های خیابان معروف وست وُود در «تهرانجلس» راجع به زندگی خصوصی مارکس بود.

کتاب را با اشتیاق خریدم و در بازگشت به نیویورک با هواپیما مشغول خواندنش شدم. البته پیش از آن چند شرح حال مختلف و بخش‌های وسیعی از آثار مارکس را خوانده بودم. اما خواندن این کتاب مرا به تهوع واداشت و می‌دانستم که این حالت در اثر ارتعاش هواپیما نیست و حتی به دلیل قحاشی‌ها، بدگویی‌ها و اتهامات نویسنده به شخص مارکس هم نیست. دلیل اصلی آن عدم رعایت ابتدایی‌ترین اصول صداقت در نویسندگی از سوی نویسنده‌ی آن بود. محتوای این کتاب جلد قرمز، چند صد صفحه ترجمه از کتاب‌های زرده بود که در پایان آن فهرستی از چند کتاب - از جمله خاطرات الینور مارکس - به عنوان منبع به چشم می‌خورد بی‌آن که هیچ‌یک از ادعاهای موجود در کتاب مرجع مشخصی داشته باشد. اما تحریف زندگی شخصی مارکس و بدگویی به او به افراد حقیری چون نویسنده‌ی کتاب فوق محدود نمی‌شود. فرانتس مهرینگ، از اعضای برجسته‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان و دوست خانوادگی مارکس در کتاب معروف خود درباره‌ی زندگی مارکس، که برای نخستین بار در سال ۱۹۱۸ به زبان اصلی انتشار یافت، نیز دچار انحرافات فراوانی شده است. از جمله آن که در برخوردهای مارکس با لاسال و با کونین، مارکس را سخت محکوم می‌کند.

پس از جنگ اول جهانی، هنگامی که مخازن امپراتوری آلمان و مدارک پلیس تزار روس باز شد، آشکار گردید که قضاوت مهرینگ درباره‌ی لاسال و با کونین نابه‌جا بوده است. در این میان، تاریخ، صحت برخورد مارکس با آن‌ها را نشان داد چرا که معلوم شد لاسال با زیر پا گذاشتن منافع کارگران آلمان رابطه‌ی مخفی با بیسمارک داشته است و با کونین نیز سرسری جدی با تزار روس.

انتشار مجموعه‌ی بزرگی از نامه‌های مارکس و انگلس به علاوه‌ی نامه‌های پدر مارکس به او و نامه‌ی مفصل او به پدرش - که نازده در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ به زبان انگلیسی چاپ شد - کمک بزرگی به روشن شدن بسیاری از زوایای زندگی شخصی و خانوادگی مارکس کرد. جنبه‌ی پراھیت دیگر مطالعه‌ی آثار مارکس و زندگی او این است که در می‌یابیم مارکس آن «پیغمبر» و «امام معصوم»ی نیست که در شوروی از او ساخته بودند، بلکه انسانی است این جهانی با نقاط ضعف و قدرتش. و این مسئله نه تنها زندگی شخصی او بلکه دیدگاه او را هم شامل می‌شود.

هم مارکس و هم انگلس در نوشته‌های اولیه‌شان نه تنها از جهت فلسفی بلکه از لحاظ نگاه به جوامع انسانی مختلف، هنوز آشکارا تحت تأثیر «فلسفه‌ی تاریخ» استاد اند - فلسفه‌ی که شدیداً آلوده به نژادپرستی و اروپامحوری است. مارکس در نامه‌ی معروف خود به آنتکف برده‌داری در جنوب آمریکا را به نوعی برای پیشرفت «تمدن» مفید ارزیابی می‌کند. انگلس،

تسخیر شمال آفریقا را از سوی نیروهای متجاوز فرانسوی به آنان تبریک می‌گوید. و مارکس تسخیر مکزیک توسط نیروهای متجاوز ایالات متحده را پیشرفت تمدن می‌خواند.

به نظر من ابراز چنین عقایدی نه تنها از جنبه‌ی انسانی آن خطا است بلکه — و از آن مهم‌تر — واقعیات تاریخی بر ادعای ترقی خواه بودن این تجاوزات خط بطلان کشیده است.

اما نکته در این جا است که با وجود تمام این خطاهای کوچک دوران جوانی، وجود هر دو آکنده از عشق به انسان و انسانیت بود و به همین دلیل نیز هم مارکس و هم انگلس به تدریج و با عمق و وسعت بخشیدن به دانش و تجربه‌ی خود — به ویژه پس از سال‌های دهه‌ی ۱۸۷۰ — راه خویش را از این جهت نیز از هگل جدا کردند و نظر خود را نسبت به جوامع «وحشی»، «بستا» و «نباتی» از بنیان تغییر دادند.

بی‌جهت نیست که به رغم همه‌ی این پیچ و خم‌هایی که بر سر راه مطالعه‌ی آثار مارکس وجود داشته و دارد؛ با وجود آن که مارکس و دیدگاهش تا حال بارها و بارها به خاک سپرده شده؛ درست در سال‌های پایانی قرن بیستم، مارکس دوباره و این بار حتی توسط بعضی از دست‌اندرکاران والداستریت به عنوان «متفکر آینده» سر بر می‌آورد و در نظر سنجی دستگاه عظیم سخن‌پراکنی بی. بی. سی. می. به عنوان بزرگ‌ترین متفکر هزاره‌ی دوم انتخاب می‌شود.

آیا کشف مجدد مارکس به عنوان سرآمد متفکرین هزاره‌ی دوم میلادی در این سال‌های اخیر، سال‌هایی که قدرت نظام سرمایه بلامنزاع در سراسر جهان می‌تازد و نظریه پردازانش از «پایان ایدئولوژی»، «پایان تاریخ» و «ظهور عصر پسا صنعتی» داد سخن می‌دهند، یک نابهنگامی تاریخی است و یا در واقعیات کمان‌ناشدنی زمان ما نهفته است؟ به نظر من فرض دوم درست است. و دو دلیل اساسی بر این ادعا می‌توان اقامه کرد:

(۱) - فروپاشی شوروی اگر از دید بسیاری از نظریه پردازان نظام سرمایه به معنای «مرگ سوسیالیسم» بود، اما در واقع نشان داد که جامعه‌ی شوروی در اساسی‌ترین وجوه‌اش تناقضی بنیانی داشت با آن چه مارکس خطوط کلی آن را برای جامعه‌ی سوسیالیستی آینده ترسیم کرده بود. نتیجه آن که این فروپاشی گرچه در کوتاه مدت ضرباتی کاری به جنبش چپ در سراسر جهان زد و نظام سرمایه را هارتر کرد، اما از نظر تاریخی و درازمدت حکم برداشتن سنگی بزرگ را از روی سبزه‌ی دیدگاه مارکس و رها کردن آن از یک مانع بزرگ داشت.

(۲) - در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۹۰ — برخلاف نیمه‌ی اول آن — آثار واقعی بحران ساختاری نظام سرمایه دوباره چون اژدهایی کویه‌المنظر سر بر آورده است. ترکیدن حباب بورس سهام نیویورک و رکود اقتصادی در سطح جهانی، از یک سو داد و فغان مربوط به «اقتصاد توپین»، «عصر پسا صنعتی» و «دوران پسادرن» و غیره را به سرعت در گلوی طرفدارانش

خفه کرده و از سوی دیگر هیئت حاکمه‌ی آمریکا را به سوی جنگی بی‌انتها کشانده است؛ جنگی که جامعه‌ی بشری را به سرعت به سوی بربریت می‌برد.

پس بی‌جهت نیست که برخی متفکرین غرب دوباره فرصت یافته‌اند نگاهی مجدد به فهرست عظیم و بی‌مانند پیشینی‌های تحقق‌یافته‌ی مارکس بیندازند و درباره‌ی این گفته‌ی پیش‌گویانه‌ی مارکس — و رُزا لوکزامبورگ — بیندیشند که تنها دو راه پیش پای بشریت وجود دارد: یا سوسیالیسم و یا بربریت.

<http://www.golshan.com>

* * *

کتاب حاضر زندگی و آثار مارکس را فقط تا اوایل سال ۱۸۴۸ در بر می‌گیرد. این پروژه در حال حاضر ادامه دارد و امید من این است که بتوانم شرح زندگی و تکامل دیدگاه او را در مجلدات آینده ادامه دهم. عنوان کتاب را از زندگی‌نامه‌ی مارکس به قلم دیوید مک‌لن: "Karl Marx: His Life and Thought" گرفته‌ام. در نوشتن کتاب اما روش او به کار گرفته نشده. به این معنا که کوشش کرده‌ام برخلاف مک‌لن، به جای نقل قول‌های مختصر و پراکنده، بخش‌های وسیعی از نوشته‌های مارکس را در متن بیاورم. در واقع اگر کتاب مک‌لن بیشتر درباره‌ی زندگی شخصی مارکس است تا دیدگاه او، هدف این کتاب آن بوده است که ضمن دنبال کردن دیدگاه مارکس و تکامل آن در مراحل مختلف فعالیت سیاسی‌اش از طریق نقل بخش‌های اصلی نوشته‌های او، به زندگی خصوصی و شخصی او هم اشاره کند.

دست زدن به چنین کاری البته خطرات خود را نیز خواهد داشت. به قول مک‌لن: «تظاهر به انعکاس تصویری بی‌طرفانه از زندگی هرکس کاری ناممکن است — چه رسد به زندگی مارکس». با این همه، کوشش من این بوده است که این نقص را با نقل بخش‌های هر چه وسیع‌تری از آثار او تا جای ممکن جبران کنم.

برای نوشتن پیش‌گفتار از منابع زیر استفاده شده:

۱ - مقدمه‌ی Dirk J. Struik بر کتاب ریازائف:

Karl Marx & F. Engels: An Introduction to Their Lives and Work, MR Press, 1973 -

PP. 3-9.

۲ - سه مقاله درباره‌ی تاریخ مجموعه آثار مارکس و انگلس توسط سه نفر دست‌اندرکار مستقیم تهیه‌ی این مجموعه، در مجله‌ی نقد شماره‌ی ۳۱ - ۳۰ (سال ۱۹۹۸) - چاپ گلاسکو.

این مقالات به قلم: Jürgen Rojahn، Rolf Hecker و Kevin Anderson است.

۳- بخش ادبی روزنامه‌ی فاز (Faz) شماره‌ی ۳۳، ۸ فوریه ۱۹۹۵، ترجمه‌ی م- ربویی (در مجله‌ی نقد شماره‌ی ۷ صفحه ۷۲).

۴- مقدمه‌ی (John Bellamy Foster) پر کتاب:

Ernst Fischer: How to Read Marx, HR Press, N.Y. 1996, PP 7-12

مرتضی محیط

نیویورک ۱۲۵ اکتبر ۲۰۰۱

<http://www.golshan.com>

تَریِر، بُن و بولین

<http://www.golshan.com>

زادگاه و قضای اجتماعی آن

کارل مارکس در پنجم مه ۱۸۱۸ در شهر تریِر (Trier) با پانزده هزار نفر جمعیت، واقع در جنوب غربی آلمان (منطقه‌ی راین) به دنیا آمد. تریِر قدیمی‌ترین شهر آلمان است و در دره‌ی رودخانه‌ی موزل، یکی از زیباترین مناطق اروپا، قرار دارد. باغ‌های انگور و شراب این منطقه معروف است و در آن زمان به دلیل داشتن آثار تاریخی فراوان به رُم شمالی معروف بود.

این شهر کوچک دارای مجموعه‌یی از ویژگی‌ها بود که آن را در مرکز یکی از قدرتمندترین جنبش‌های فکری آن زمان قرار می‌داد: از نظر صنعتی از پیشرفته‌ترین بخش‌های سرزمین آلمان به‌شمار می‌آمد و در زمان ناپلئون به فرانسه الحاق گردید. از این رو به شدت زیر تأثیر فکری انقلاب کبیر فرانسه (آزادی، برابری، برادری) قرار گرفت و قوانین ناپلئونی، که در آن زمان پیشرفته‌ترین قوانین در سراسر اروپا بود، به راحتی در آن حاکم گردید.

در راستای این قوانین، زمین‌های زمین‌داران بزرگ و کلیسا میان دهقانان تقسیم شده؛ قوانین فتووالی تا حد زیادی لغو و قوانین و مقررات ناپلئونی به‌ویژه در امور قضایی و برای تشکیل دادگاه‌هایی برخوردار از هیئت منصفه رایج شد؛ همه‌ی این اقدامات، رشد صنعتی بیشتری را در این منطقه موجب شد.

پس از شکست ناپلئون در جنگ واترلو، کنگره‌ی ۱۸۱۵ وین این بخش را دوباره به دولت پروس برگرداند. تریِر از نخستین شهرهایی بود که پس از الحاق مجدد به پروس سخت به آن دولت اعتراض کرد، بی‌جهت نبود که از نخستین مناطق آلمان بود که افکار سوسیالیسم تخیلی در آن رشد یافت. لودویگ گال (L. Gall)، از نخستین سوسیالیست‌های تخیلی آلمان، دبیر شورای شهر بود و نظرات خود را در آنجا تبلیغ می‌کرد. از سوی دیگر اسقف شهر نیز در

منبر و محراب سن سیمون را محکوم می‌کرد.

پروس در مقایسه با منطقه‌ی راین، با قوانین فتودالی و امتدادی‌اش زیر سیطره‌ی یونکرها (زمین‌داران بزرگ) بود که در عین حال نخبگان اداری و ارتش را نیز تشکیل می‌دادند. مجلس پروس (Landtag) فقط قدرت مشورتی داشت. پروس نه تنها از نظر سیاسی بلکه از نظر اقتصادی نیز از فرانسه و انگلستان عقب مانده تر بود. پیشرفت‌های اقتصادی منطقه‌ی راین در آن زمان سبب شد تا دولت پروس پس از تسلط مجدد بر این منطقه بتواند قوانین ناپلئونی را در آن جا به طور کامل از میان ببرد. با این همه بورژوازی صنعتی این منطقه، هم از جهت مالیات‌ها و تعرفه‌های گمرکی و هم به سبب محدودیت‌های سیاسی تحمیل شده از سوی دولت مرکزی، به شدت تاراضی بود.

در این زمان، البته در سراسر آلمان نشانه‌هایی از هموار شدن راه برای انقلابی بورژوازی به چشم می‌خورد؛ انقلابی که آثار و بقایای فتودالی را در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی از میان بردارد، آن چنان که در انگلستان و فرانسه موفق به این کار شده بود. وجود دوک‌نشین‌های پرشمار و نبود یک پارچگی ملی مهم‌ترین مانع پیشرفت سرمایه‌داری بود. به همین دلیل پیشروترین نیروهای سیاسی، قوای خود را بر مسئله‌ی وحدت و یک پارچگی آلمان متمرکز کرده بودند.

انقلاب بورژوازی ۱۸۳۰ فرانسه، بورژوازی آلمان را نیز به مقاومت در برابر نیروهای فتودالی حاکم بر آلمان تشویق می‌کرد؛ اما این مقاومت با تردید و دودلی همراه بود، چرا که در آلمان نیز مانند دیگر کشورهای اروپایی طبقه‌ی کارگر در حال رشد و شکل‌گیری بود و بورژوازی خود را از سوی آن در خطر می‌دید. در سال‌های ۱۸۳۱ و ۱۸۳۴ نخستین شورش‌های کارگری در شهر لیون و دیگر شهرهای عمده‌ی فرانسه روی داد. جنبش چارلیست‌ها، که نخستین حرکت سازمان‌یافته‌ی کارگری انگلستان بود، در سال‌های دهه‌ی ۱۸۳۰ آغاز شد.

انقلاب صنعتی انگلستان و فرانسه، رشد صنعت ماشینی و از میان رفتن سریع کارگاه‌های کوچک صنعتی شمار عظیمی از صنعتگران و کبه را خانه‌خراب کرد و رنج‌های فراوانی را برای کارگرانی که در کارخانه‌های جدید به شدت استثمار می‌شدند به ارمغان آورد. صنایع ماشینی از یک سو موجب بی‌کاری و مسیح و از سوی دیگر تمرکز کارگران شاغل در یک محل می‌شد. نخستین بحران اقتصادی در سال ۱۸۲۵ تکان شدیدی در جهان سرمایه‌داری آن روز به وجود آورد. مجموعه‌ی این عوامل آنگاهی کارگران را بالا می‌برد. در چنین شرایطی بود که جنبش‌های خود به خودی کارگران بر ضد استثمار و درخواست نظامی عادلانه‌تر در نوشته‌های

سوسیالیست‌های تخیلی و متفکرین بزرگی چون هنری سن‌سیمون و شارل فوریه در فرانسه و رابرت اُون (Owen) در انگلستان انعکاس می‌یافت.^۱

<http://www.golshan.com>

محیط خانه

فضای خانواده‌ای که مارکس در آن به دنیا آمد و دوران طفولیت و نوجوانی خود را گذراند بسیار روشنگرانه و آکنده از افکار لیبرالی و روشنگرانه بود. اجداد مارکس، چه از پدر و چه از مادر، تقریباً همه از خاخام‌های یهودی بودند. اما پدر او، هاینریش مارکس، فردی بود کاملاً لیبرال و بدون تعصب مذهبی. او مشاور حقوقی دادگاه استیناف تریر و سرپرست کانون وکلای آن شهر بود. خارج از کار دولتی به کار وکالت نیز می‌پرداخت و از این رو، خانواده‌اش زندگی مرفهی داشت. منزلی که مارکس در آن به دنیا آمد چندین اطاق و حیاطی وسیع داشت و در یکی از محلات مرفه شهر واقع بود.

گرچه قوانین ناپلئونی از نظر اداری و دولتی تبعض چندانی در حق یهودیان اعمال نمی‌کرد اما از جهت کسب و کار خصوصی محدودیت‌هایی برای آن‌ها قائل بود؛ حال آن‌که قوانین پروس از نظر داشتن شغل دولتی نیز آنان را محدود می‌کرد. از این رو، با این که ریس دیوان عالی منطقه‌ی راین در ۱۸۱۶ پدر مارکس را شخصی سخت‌کوش، صادق و دانشمند تشخیص داد و در شغل خود ابقا کرد، اما وزیر دادگستری آلمان این استثنا را نپذیرفت و به همین سبب پدر مارکس برای حفظ شغل خود به مذهب پروتستان گروید. مذهب جدید نه تنها شغل او را برایش حفظ می‌کرد، بلکه از نظر روشنگری و روشنفکری نیز افق تازه‌تری در برابر او می‌گشود.

هاینریش مارکس فردی بود با دانش وسیع که با آثار متفکرین نامدار فرانسوی قرن ۱۸ آشنایی کامل داشت. از جمله آثار ولتر، روسو و کتاب‌های توماس پین (از جمله حقوق بشر) در کتابخانه‌اش دیده می‌شد. او دانش گسترده‌ی درباره‌ی نظرات جان لاک، نیوتن، لایب‌نیتز و لینگ داشت. پدر مارکس، که از نظر سیاسی فردی لیبرال بود، به خاطر یکی از نطق‌هایش به نفع نظام دموکراسی مبتنی بر نمایندگی در سال ۱۸۳۴ زیر نظر پلیس قرار گرفت. او در عین حال فردی بسیار محتاط بود و به همین جهت خواهیم دید که از آینده‌ی پسرش به خاطر روح سرکش و تسلیم‌ناپذیر او سخت بیم‌ناک بود و بارها او را به آرامش، کوتاه آمدن و فکر کردن به آینده‌ی خود و خانواده‌اش دعوت کرد.

رابطه‌ی کارل با پدرش رابطه‌ی صمیمانه و همراه با عطف و احترام متقابل بود؛ مارکس

عکس پدرش را تا پایان عمر نزدیک خود نگهداشت و همان عکس را انگلس همراه با جسد مارکس به خاک سپرد. مادر مارکس که از یهودیان هلند بود، با داشتن نه فرزند بیشتر به کار خانه‌داری مشغول بود و به همین دلیل هیچ‌گاه افاق دید وسیعی پیدا نکرد و تأثیر چندانی از جهت رشد فکری بر کارل نگذاشت.^۲

ازدواج پدر و مادر مارکس با خوشبختی همراه بود. به دلیل این شرایط و وجود خواهر بزرگش سوفی - که به هم علاقه‌ی فراوانی داشتند - مارکس دوران کودکی خوش و خرم و آزادی را پشت سر گذاشت. کارل از اوان کودکی به خاطر داشتن ذهنی خلاق و قدرت ابداع در طرح بازی‌های دوران بچگی مورد علاقه‌ی هم‌بازی‌هایش بود. اما گاهی از لحن نیش‌دار او آزرده می‌شدند. کارل مارکس دوران کودکی خود را در چنین فضایی گذراند و تا سن ۱۲ سالگی تقریباً همه‌ی آموخته‌های خود را در خانه فرا گرفت.^۳

<http://www.golshan.com>

دبیرستان

مارکس در سال ۱۸۴۰ در دوازده سالگی به دبیرستان فردریش ویلهلم شهر تبریز رفت. این دبیرستان در دوران اشغال فرانسه از نظر کیفیت تنزل یافته بود، اما پس از الحاق مجدد راین به پروس تجدیدسازمان یافت و شماری از بااستعدادترین آموزگاران در آنجا به تدریس پرداختند. هوگو ویتن‌باخ، از داناترین آموزگاران آن زمان، معلم تاریخ و دوست خانواده‌ی مارکس بود. او یکی از بنیان‌گذاران «باشگاه کازینو»، از محافل روشنفکری لیبرال بود و در سال ۱۸۳۲ به دنبال تظاهرات بزرگی که به نفع آزادی مطبوعات در شهر هامباخ روی داد زیر نظر پلیس قرار گرفت. پلیس به بازرسی دبیرستان و دانش‌آموزان پرداخت و اعلامیه‌ی تظاهرات را نزد بعضی از آنان پیدا کرد. یکی از دانش‌آموزان دستگیر و ویتن‌باخ به اخراج از کار تهدید شد. مقامات دولتی گرچه او را اخراج نکردند اما یکی از دیران مرتجع به نام ویتوس لوئرز (Vitus Loers) را به مدیریت مدرسه گماردند تا در برابر ویتن‌باخ بایستد. و این نخستین بار بود که مارکس با شیوه‌ی برخورد مأمورین دولت پروس آشنا می‌شد. مطابق سنت آن زمان، شاگردان دبیرستان هنگام فارغ‌التحصیل شدن از تک‌تک دبیران خداحافظی می‌کردند. ویتوس لوئرز تنها معلمی بود که مارکس از او خداحافظی نکرد و از این جهت مورد ملامت پدر قرار گرفت. سطح آکادمیک دانش‌آموزان دبیرستان بالا نبود. تأکید دبیرستان بیشتر بر زبان و ادبیات بود. کارل، که جوان‌ترین دانش‌آموز در کلاس خود بود، در میان ۳۲ نفر هم‌کلاسان خود نفر هشتم شد. کارنامه‌ی فارغ‌التحصیلی مارکس از دبیرستان نشان

می‌دهد که او در زبان‌های کهن (یونانی، لاتین، ژرمن) و تاریخ، استعداد فراوان از خود نشان داده است. به طوری که گاه بدون آمادگی قبلی توانایی ترجمه‌ی متون کلاسیک از زبان‌های کهن به آلمانی و تفسیر محتوای آن‌ها را داشته است. پشتکار او برای ریاضیات و زبان فرانسه متوسط بوده است. انشای او «از نظر محتوا غنی و حاوی بینشی عمیق» بود و «دانش او درباره‌ی مذهب، به ویژه مسیحیت، از پشتوانه‌ی استواری برخوردار بوده است.»^۴

نخستین دست‌نوشته‌هایی که از مارکس بر جای مانده است، سه مقاله‌ی پایان تحصیل دیرستان (Abitur) او است. مقاله‌ی نخست، زیر عنوان «آیا حکومت اگوستوس شایسته‌ی آن است که به عنوان یکی از سعادت‌مندترین دوران‌های امپراتوری رم به‌شمار رود؟» به زبان لاتین و درباره‌ی امپراتور اگوستوس نوشته شده است. این مقاله مطلب جالبی ندارد. درونمایه‌ی مقاله‌ی دوم او درباره‌ی مذهب، عبارت از «نشان دادن ماهیت، دلیل، ضرورت و اثرات وحدت مؤمنین یا حضرت مسیح به روایت انجیل، از فصل ۱۵ آیه ۱۴-۱۶ است. مارکس مقاله را چنین آغاز می‌کند:

تاریخ، این بزرگ‌ترین آموزگار بشر، به ما نشان داده است که از دوران کهن تا به امروز، طبیعت بشر دائم کوشیده است خود را به سطح بالاتری از معنویت ارتقا دهد. بنابراین تاریخ بشر ضرورت وحدت یا حضرت مسیح را به ما می‌آموزد. به تاریخ انسان‌ها و طبیعت بشر هم که نگاه می‌کنیم، بی‌درنگ تور الوهیت و شور و شوق به نیکی، تلاش برای کسب دانش و آرزو برای دست یافتن به حقیقت را در قلب او می‌بینیم.^۵

دید مارکس نسبت به خدا در این مقاله‌ها، دیدی کم‌رنگ، از نوع دادائیسیم و متأثر از دیدگاه پدر و معلم مذهبی او کئیش ژوزف کوپر (J. Kopper) بود که کارل را در شانزده سالگی عضو کلیا کرد. بر این پایه، او به خدا به‌عنوان آفریدگار طبیعت اعتقاد دارد نه چون گرداننده‌ی جهان و الهام دهنده‌ی آن. این مقاله سخت مورد تحسین معلم دینی او قرار گرفت؛ اما مقاله را به درستی چنین ارزیابی می‌کند:

«جوهر وحدت با حضرت مسیح در نوشته روشن نیست؛ علت این وحدت یک‌جانبه بیان شده و ضرورت آن به اندازه‌ی کافی به اثبات نرسیده است.»^۶

عنوان مقاله‌ی سوم که به زبان آلمانی نوشته شده «تفکرات یک جوان، درباره‌ی انتخاب حرفه» است. نقل بخش‌هایی از این نوشته می‌تواند نشان دهد که کارل مارکس در سن هفده سالگی - پایان دوره‌ی دیرستان - در چه حال و هوایی بوده است.

مقاله پر از شور و شوق برای کمال یافتن شخصیت، احتراز از قدرت طلبی و تجمل گرایی، همراه با کار و کوشش و از خودگذشتگی در راه نیک بختی بشریت است. او می نویسد:

خدا به انسان یک هدف عمومی بخشید، هدفی برای والاتر ساختن خود و بشریت، اما وسایل رسیدن به این هدف را به خود بشر واگذار کرد. او انسان را آزاد گذاشت تا جایگاهی برای خود در جامعه برگزیند که برای او شایسته ترین است تا آن جا که بتواند هم خود و هم جامعه را ارتقا بخشد.^۷

در این مقاله خدا، طبیعت و خلقت در واقع به جای هم و به یک معنا به کار برده می شوند. در ادامه ی مقاله می خوانیم:

ما همیشه نمی توانیم مقام و شغلی را که فکر می کنیم شایسته ی آن هستیم به دست آوریم [چرا که] روابط ما در جامعه، پیش از آن که در موقعیتی باشیم که بتوانیم آن را تعیین کنیم، تا حدی شکل گرفته است.^۸

برخی فکر می کنند که این جمله نشان دهنده ی نطفه های اولیه ی ایده ی ماتریالیسم تاریخی است. در حالی که نطفه های این تفکر از فلامفه ی عصر روشنگری گرفته شده است.^۹ مارکس در ادامه می نویسد:

فکر کمال یافتن باید بیش از هر چیز دیگر حاکم بر انتخاب حرفه باشد. باید توجه داشت حرفه هایی که سر و کارشان نه با زندگی که با حقایق انتزاعی است، برای جوانی که بتیان های فکری اش هنوز شکل نگرفته و ایمانش هنوز خلل ناپذیر نشده خطرناک ترین چیزهاست. در عین حال اما اگر این حرفه عمیقاً در قلب ریشه دوانده باشد و اگر بتوانیم زندگی و تلاش خود را در راه عقایدی که در آن نهفته است فدا کنیم، آن حرفه می تواند والاترین حرفه ها باشد.^{۱۰}

برخی این نوشته را چنین تفسیر کرده اند که مارکس از وحدت تئوری و عمل صحبت می کند، در حالی که منظور او این است که انتخاب مایل انتزاعی باید با دقت هرچه تمام تر صورت گیرد و نه به دنبال هوا و هوس.^{۱۱} مقاله چنین پایان می گیرد:

تاریخ آنانی را بهترین چهره می شناسد که با تلاش خود در راه نیکی عمومی و جهان شمول، عزت یافته اند. تجربه نشان می دهد که سعادتمندترین انسان ها، آن هایی هستند که بیشترین انسان ها را سعادتمند کرده اند. مذهب، خود به ما

می آموزد که آرمانی که همه‌ی ما در راه آن می‌کوشیم فداکاری در راه بشریت است و چه کسی می‌تواند چنین گفته‌یی را تکذیب کند؟ اگر حرفه‌یی را برگزینیم که بیشترین خدمت را به بشریت می‌کند هیچ‌بار گرانمی‌نمی‌تواند پشت ما را خم کند، چرا که این کار فداکاری در راه همگان است؛ در آن صورت لذت‌های ما حقیر، محدود و خودخواهانه نخواهد بود بلکه لذتی است که از آن میلیون‌ها نفر [انسان] است. [در آن صورت] کردار ما به آرامی، اما همیشه به‌نحوی مؤثر، به حیات خود ادامه خواهد داد و اشک گرم انسان‌های شریف بر خاکستر ما خواهد ریخت.^{۱۲}

پدر معنوی

<http://www.goishan.com>

عامل دیگری که بر زندگی معنوی دوران جوانی مارکس اثر عمیق گذاشت (علاوه بر محیط خانه و نفوذ پدر و معلمین برجسته‌ی دبیرستان)، بارون فن وستفالن، پدرزن آینده‌ی او بود. لودویگ فن وستفالن، دوازده سال از پدر مارکس مسن‌تر بود و در خانواده‌یی اشرافی به دنیا آمده بود. پدرش منشی مخصوص دوک برانشوایک بود که در چند جنگ (از جمله جنگ‌های هفت ساله) با پیشنهادات و سفارشات خود موجب پیروزی دوک شده و پادشاه انگلستان عتوانی اشرافی به او داده بود. مادرش نیز از یک خانواده‌ی اشرافی انگلستان بود. لودویگ فن وستفالن نظرات لیبرالی و ترقی‌خواهانه‌ی پدرش را فرا گرفته بود.

در زمان پیروزی ناپلئون وارد خدمات اداری امپراتوری فرانسه در وستفالن شد. پنی، نخستین فرزند لودویگ فن وستفالن، در سال ۱۸۱۴ متولد شد. بارون، دو سال پیش از آن، به‌عنوان مشاور شهر تربیر به آن‌جا منتقل گردید و در منزل زیبایی نزدیک خانواده‌ی مارکس ساکن شد. پدر مارکس و پدر پنی هر دو در بخش حقوقی شهر کار می‌کردند و از این‌رو خانواده‌ی آن دو به هم نزدیک شدند. بارون فن وستفالن محبت عمیقی به کارل داشت. مردی بود دانشمند که غیر از زبان آلمانی به انگلیسی تسلط داشت و آثار لاتین و یونانی را به راحتی می‌خواند. به گفته‌ی دختر مارکس، بارون فن وستفالن «کارل مارکس را آکنده از شور و شوق نسبت به مکتب رمانتیک می‌کرد و درحالی‌که با پدرش آثار ولتر و راسین را می‌خواند، با بارون نیز آثار هومر و شکسپیر را مطالعه می‌کرد. بارون بیاری از اوقات خود را صرف آموزش کارل کرد و ساعات شمادی به قدم زدن در تپه‌ها و جنگل‌های خوش‌منظر اطراف شهر می‌پرداختند»^{۱۳} در واقع، بارون فن وستفالن مارکس را با سن‌سیمون، سوسیالیست تحلیلی